

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۱ - دوشنبه ۹۵/۱/۲۸

بیان شد همه کسانی که قائل به جواز تقلید هستند - إلا ما شد و ندر - قائل شده‌اند کسی که ملکه اجتهاد داشته باشد، نمی‌تواند تقلید کند و برخی ادعای اجماع کردند. الا اینکه بیان کردیم سیره عقلاییه که عمده دلیل جواز یا وجوب تقلید است، اقتضا می‌کند که ذوالملکه می‌تواند به مستنبط فعلی و من یجوز الرجوع الیه، رجوع کند.

## تقریر دیگری از سیره عقلاء در جواز تقلید ذوالملکه

ممکن است برخی از عقلاء در امور مهمه بعد از توجه دادن، روشی نداشته باشند، ولی اگر نوع عقلاء یعنی همان عرف معمولی، روشی داشته باشند که اگر کسی آنها را بالخصوص متنبه نکند، به آن روش عمل می‌کنند ولی اگر بالخصوص متنبه‌شان کنند دست برمی‌دارند، در چنین صورتی اگر شارع راضی به آن روش نباشد، می‌بایست بالخصوص آنها را متنبه کند. از جمله این مسائل، همین مسئله تقلید است. مردم در نوع کارهایشان اگر خودشان متصدی نشوند ولو توانایی داشته باشند، رجوع به کسی می‌کنند که بالفعل آن عمل را انجام داده و می‌دهد و به تعبیر دیگر، هرچند خودشان ملکه آن کار را دارند اما اگر آن ملکه را به فعلیت نرسانده باشند که بتوانند بدون درنگ از آن استفاده کنند، سیره عقلاء در آن مسائل، ارجاع به غیر است. از جمله در مسائل دینی هم این چنین است که شخص ولو ملکه دارد، ولی می‌گویند می‌توانی به فلان شخص که استنباط کرده است رجوع کنی و لذا عملاً رجوع به او می‌کند. اگر چنین سیره‌ای وجود داشته باشد، ولو اگر مردم را متنبه کنیم از آن دست برمی‌دارند، ولی همین روش کافی است در اینکه بگوییم این سیره مردوعه نیست و ممضاة است، و اگر ممضاة نبود می‌بایست بالخصوص مورد ردع قرار می‌گرفت؛ زیرا یک سیره ثابت و پابرجا است و صرف عمومات «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»<sup>۱</sup>، «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

۱. الإسراء / ۳۶.

شَيْئًا<sup>۱</sup> و امثال آنها نمی‌تواند رادعش باشد.

این مطلب را در مورد حجیت خبر واحد و چه بسا بعضی امارات دیگر هم بیان کرده‌ایم. اگر واقعاً شارع در صدد ردع بود، نظیر قضیه قیاس یا قضیه عمل به رأی و استحسان، علیه آن بالخصوص در روایات سخن گفته می‌شد. با اینکه مثلاً در مورد قیاس اگر کسی عقلاء را متنبه می‌کرد، قیاس را به کار نمی‌بردند، اما چون معمول عقلاء این توجه خاص را نمی‌کنند و به کار می‌برند، شارع لازم دیده آنها را متوجه کند. در قضیه تقلید هم این چنین است که در مسائل دینی اگر جایز نباشد که ذوالملکه تقلید کند، می‌بایست او را بالخصوص متوجه و متنبه کنند و عمومات و اطلاعات کافی نیست. از این جهت می‌گوییم همین سیره عامه‌ای که در امور عادی هم هست، چون در معرض سرایت به امور دینیه است و چنین چیزی اتفاق می‌افتد، کافی است در اینکه این سیره ممضاة باشد؛ چون ردع خاص ندارد.

به هر حال اگر کسی در بیان اخیر در مورد سیره مناقشه کند، در بیان قبلی نمی‌توان مناقشه کرد.

**نتیجه آنکه:** از ما نحن فیه معلوم شد که استدلال‌های متعددی که همگی به این مطلب اشاره داشتند که ترک اجتهاد توسط ذوالملکه بعد از تنجز تکالیف واقعیه، موجب می‌شود که فرد بدون مؤمن، ترک احتیاط کند، ناتمام است؛ زیرا:

فرض این است که ذوالملکه مؤمن دارد که همان سیره عقلائیة غیر مردوعه است و این مؤمن، هیچ فرقی ندارد با جایی که کسی با تمسک به خبر واحد، رفع ید از احتیاط می‌کند.

### **اثر دوم اجتهاد: جواز تقلید از مجتهد**

اثر دومی که بر اجتهاد مترتب است، جواز تقلید دیگران از مجتهد است. اما این بحث وجود دارد که از چه مجتهدی تقلید جایز است؟ آیا صرف اینکه شخصی مجتهد است یعنی یک مسئله را استنباط کرده است، کافی است؟ (البته نه به معنای مجتهد متجزی، بلکه مجتهد مطلق است اما تنها یک مسئله را استنباط کرده است) یا بعد از اینکه فرض کردیم از مجتهد متجزی نیز تقلید جایز است، لاسیما اگر در آن قسمتی که مجتهد است، از دیگران اعلم باشد (مثلاً کسی فقط در مسئله حدود و دیات اعلم است) ولی عملاً در یک مسئله اجتهاد کرده و سایر شرایط را هم دارد، آیا صرف استنباط در یک مسئله یا دو سه مسئله، در جواز رجوع به او کافی است؟

---

۱. النجم / ۲۸.

حل این مسئله مبتنی بر این است که دلیل جواز تقلید را چه بدانیم.

اگر دلیل جواز تقلید را سیره عقلائیه بدانیم و حتی بعض روایاتی را که می‌تواند مستند برای جواز تقلید باشد، لااقل از این جهت امضای سیره عقلائیه بدانیم، به نظر می‌آید که سیره عقلاء چنین است که همین مقدار که یک فرد ملکه استنباط را دارد، در آنچه استنباط کرده کافی می‌دانند که رجوع به او شود و سیره عقلاء بر این جاری است؛ همچنان که اگر واقعاً احراز شود که یک طیب فقط و فقط در درمان یک بیماری استاد بالفعل است، کسی شک نمی‌کند در اینکه رجوع به او کند.

اما اگر این چنین نبود بلکه مدرک جواز تقلید، آیات شریفه‌ای مانند: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ یا آیه شریفه نفر: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ بود، در این صورت صرف استنباط یک یا دو مسئله، در جواز تقلید کافی نیست؛ زیرا:

در آیه اول خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾؛ از «اهل ذکر» سؤال کنید، حال آنکه اگر کسی یک یا دو مسئله را استنباط کرده باشد، بر او صدق اهل ذکر نمی‌کند. کما اینکه در مسائل عرفی هم این چنین است؛ یعنی اگر کسی یک یا دو بار معامله کرده باشد نمی‌گویند اهل بازار یا اهل معامله است، یا اگر یکی دوبار سفر رفته باشد به او نمی‌گویند که اهل سفر است یا کارش سفر است. همچنین در مورد آیه دوم ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ اگر کسی چند مسئله را استنباط کرده باشد، نمی‌گویند متفقه در دین است.

پس اگر مدرک تقلید، آیات مذکور باشد، از کسی می‌توان تقلید کرد که صدق کند اهل ذکر است، یا اهل فقه یا متفقه در دین است. لهذا باید شخص، قدر معتنا بهی که موجب صدق این عناوین باشد استنباط کرده باشد. البته نمی‌گوییم که همه فقه یا اکثر قریب به اتفاق و حتی نصف بیشتر را استنباط کرده باشد، بلکه باید در حدی باشد که صدق اهل ذکر یا اهل فقه کند و بعید نیست که باید استنباط او از ابواب مختلف باشد نه اینکه در محدوده خاصی استنباط کرده باشد، بلکه استنباطش حالت جولان داشته باشد تا تفقه در دین و اهل ذکر بودن صادق باشد.

قبلاً اشاره کردیم که اگر کسی ملکه داشته باشد ولی فقط یکی دو مسئله استنباط کرده باشد، صدق اهل الذکر و متفقه بر او نمی‌شود، ولی معمولاً ملکه حاصل نمی‌شود مگر آنکه عملاً فرد مسائل متعددی را استنباط کرده باشد.

همچنین اگر مدرک جواز تقلید، مثل روایت منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام باشد که فرمودند: «فَأَمَّا مَنْ

كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِئَعْوَامٍ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»<sup>۱</sup> روشن است که با استنباط یکی دو تا و بلکه چندین مسئله، صدق نمی‌کند که هو من الفقهاء. از فقها بودن، بر کسی صادق است که قدر معتنا بهی آن‌هم در ابواب مختلف استنباط کرده باشد تا بگوییم که جایز التقليد است.

کما اینکه اگر مدرک جواز تقلید، چند روایتی باشد که قبلاً ذکر شد، از جمله حدیثی که امام علیه السلام به ابان ابن تغلب فرمودند: «اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فأني أحب أن يرى في شيعتي مثلك»؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده! من دوست دارم در شیعیان مثل تو باشد» در این صورت اولاً: مثل ابان بن تغلب را نمی‌دانیم چگونه بوده است، ولی قطعاً ابان بن تغلب بیش از یکی، دو یا چند مسئله را استنباط کرده بوده است. ثانیاً: در هر حال روایت اطلاقی ندارد و مثل او را دقیقاً نمی‌دانیم کیست. قدر متیقن این است که صدق فقیه، متفقه و اهل ذکر بر او کند. یا اگر مدرک، مثل روایت «شقتي بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني» باشد که حضرت فرمودند: «من زكرياً بن آدم القمي المأمون على الدين و الدنيا»<sup>۳</sup> این روایات اطلاقی ندارد و قدر متیقنش کسانی است که عنوان فقیه بر آنها صادق باشد، بلکه چه بسا از روایات می‌فهمیم که مثل آنها فقیه بالفعل بودند. همچنین روایت یونس بن عبدالرحمن که بیان شد: «أفيونس بن عبد

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۲۰ (۳۳۴۰۱):

أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في الإختجاج عن أبي محمد العسكري عليه السلام في قوله تعالى فويل للذين يكتبون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله قال ... فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم فإن من ركب من القبايح و الفواحش مراكب علماء العامة - فلا تقبلوا منهم عناً شيئاً و لا كرامة و إنما كثر التخليط فيما يتحمل عن أهل البيت لذلك لأن الفسقة يتحملون عناً فيحرفونه بأسره لجهلهم و يضعون الأشياء على غير وجهها لثقل معرفتهم و آخرون يتعمدون الكذب علينا الحديث. و أورده العسكري عليه السلام في تفسيره.

۲. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، ح ۲۱۴۵۲:

أحمد بن علي النجاشي في كتاب الرجال، قال سلامة بن محمد الأزري حدثنا أحمد بن علي بن ابان عن أحمد بن محمد بن عيسى عن صالح بن السندي عن أمية بن علي عن سليم بن أبي حية قال: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فلما أردت أن أفارقه ودعته و قلت أحب أن تزودني فقال أت ابان بن تغلب فإنه قد سمع مني حديثاً كثيراً فما روى لك فاروه عنى: قال: و قال له أبو جعفر عليه السلام اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس فأني أحب أن يرى في شيعتي مثلك.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۶، ح ۲۷ (۳۳۴۴۲):

و عنه عن سعد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن الوليد عن علي بن المسيب الهمداني قال: قلت للرضا عليه السلام شقتي بعيدة و لست أصل إليك في كل وقت فممن أخذ معالم ديني قال من زكرياً بن آدم القمي - المأمون على الدين و الدنيا قال علي بن المسيب - فلما انصرفت قدمنا على زكرياً بن آدم - فسألته عما احتجت إليه.

الرَّحْمَنِ ثِقَةً أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي»<sup>۱</sup>.

با این حال، بعید نیست که بگوییم مدرک اصلی در جواز تقلید، سیره عقلائییه است و آیات و روایات هم در اصل همان سیره را تأیید می‌کند و به گونه‌ای نیست که حتی در مثل این گونه موارد بخواهد تزییق کند. لهذا کسی که ولو چند مسئله در یک باب را استنباط کرده باشد، اگر بقیه شرایط جواز تقلید در او وجود داشته باشد می‌توان از او تقلید کرد. البته هم در این مسئله و هم در مسئله قبلی مسلماً خلاف احتیاط است که ذوالملکه تقلید کند یا کسی از غیر متفقه ولو مستنبط برخی مطالب باشد، تقلید کند.

اما اگر احیاناً کسی دلیل جواز تقلید را عقل بداند (البته عقل به ضمیمه علم اجمالی که به احکام دارد) در این صورت نیز بعید نیست که باید قدر متیقن را گرفت؛ چون حکم عقل اطلاقی ندارد و لذا غیر ذی‌الملکه فقط از کسی که مستنبط فقیه است می‌تواند تقلید کند. سیجیء تتمه الکلام إن شاء الله.

### تقلید از مجتهد انسدادی

مسئله‌ای که مرحوم آخوند رحمته الله در اینجا مفصل مطرح کرده است، آن است که آیا می‌شود از مجتهدی که انسدادی است تقلید کرد؟

مطالبی که تا به حال بیان شد، در مورد مجتهد انفتاحی روشن است؛ زیرا مجتهد انفتاحی باب علم و علمی را مفتوح می‌داند و خودش را عالم یا کالعالم به احکام می‌داند، لامحاله ادله جواز تقلید شاملش می‌شود؛ چه سیره عقلائییه رجوع جاهل به عالم، چه آیات شریفه یا روایات مبارکه یا ... اما اگر کسی انسدادی باشد چطور؟ یعنی معتقد باشد ادله وافی به حجیت امارات نیست در حدی که علم اجمالی به احکام را منحل کند و احتیاط هم لازم نیست، از آن طرف نمی‌شود همه را هم رها کرد، بنابراین باید به ظن عمل کرد، حال یا بنابر تقریر حکومت یا علی تقریر کشف؛ یعنی چه قائل شویم با تمامیت مقدمات انسداد، عقل حکم می‌کند باید به ظن عمل کرد یا اینکه با تمامیت مقدمات انسداد کشف می‌کنیم شارع مطلق ظن را حجت قرار داده است.

---

۱. همان، ص ۱۴۷، ح ۳۳ (۳۳۴۴۸):

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِي وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَظِينَ جَمِيعاً عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَوْ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةً أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ.

## بیان مرحوم آخوند<sup>رحمته</sup> در عدم جواز تقلید از انسدادی بنا بر تقریر حکومت یا کشف

مرحوم آخوند می‌فرماید<sup>۱</sup>: اصل اولی این است که نمی‌شود از انسدادی تقلید کرد؛ زیرا او می‌گوید که من جاهل و از سر جهل، عقلم حکم می‌کند طبق ظن عمل کنم، در حالی که نه سیره عقلاء و نه آیات شریفه و نه روایات، امر نکرده که شما رجوع به جاهل کنید.

رجوع به جاهل جایز نیست لاسیما اگر مدرک را بالخصوص نصوص بگیریم مثل آیات شریفه و روایات. رجوع به مجتهد انسدادی هم رجوع به جاهل است نه رجوع به عالم، پس هیچ حجیتی ندارد. عقل او حکم کرده است که «تو به ظن عمل کن چون باب برای تو منسد است»، اما باب برای مقلد که منسد نیست؛ زیرا فرض این است که مجتهد انفتاحی وجود دارد، مگر اینکه مقدمات انسداد نسبت به این مقلد هم جاری باشد، ولی مقدمات انسداد نسبت به او جاری نیست؛ زیرا اولاً: مجتهد دیگری هست که می‌گوید من عالمم. ثانیاً: از مقدمات انسداد، این است که احتیاط واجب نیست و او نمی‌تواند اثبات کند که احتیاط

۱. کفایة الأصول (ط - آل البیت)، ص ۴۶۴.

و أما بالنسبة إلى حکمها الفعلي فلا تردد لهم أصلاً كما لا إشكال في جواز العمل بهذا الاجتهاد لمن اتصف به و أما لغيره فكذا لا إشكال فيه إذا كان المجتهد ممن كان باب العلم أو العلمی بالأحكام مفتوحاً له على ما يأتي من الأدلة على جواز التقليد بخلاف ما إذا انسد عليه باهما فجواز تقليد الغير عنه في غاية الإشكال ف إن رجوعه إليه ليس من رجوع الجاهل إلى العالم بل إلى الجاهل و أدلة جواز التقليد إنما دلت على جواز رجوع غير العالم إلى العالم كما لا يخفى و قضية مقدمات الانسداد ليست إلا حجية الظن عليه لا على غيره فلا بد في حجية اجتهاد مثله على غيره من التماس دليل آخر غير دليل التقليد و غير دليل الانسداد الجاري في حق المجتهد من إجماع أو جریان مقدمات دليل الانسداد في حقه بحيث تكون منتجة لحجية الظن الثابت حجيته بمقدماته له أيضاً و لا مجال لدعوى الإجماع و مقدماته كذلك غير جارية في حقه لعدم انحصار المجتهد به أو عدم لزوم محذور عقلي من عمله بالاحتياط و إن لزم منه العسر إذا لم يكن له سبيل إلى إثبات عدم وجوبه مع عسره. نعم لو جرت المقدمات كذلك بأن انحصر المجتهد و لزم من الاحتياط المحذور أو لزم منه العسر مع التمكن من إبطال وجوبه حينئذ كانت منتجة لحجيته في حقه أيضاً لكن دونه خراط القناد هذا على تقدير الحكومة.

و أما على تقدير الكشف و صحته ف جواز الرجوع إليه في غاية الإشكال لعدم مساعدة أدلة التقليد على جواز الرجوع إلى من اختص حجية ظنه به و قضية مقدمات الانسداد اختصاص حجية الظن بمن جرت في حقه دون غيره و لو سلم أن قضيتها كون الظن المطلق معتبراً شرعاً كالظنون الخاصة التي دل الدليل على اعتبارها بالخصوص فتأمل.

إن قلت حجية الشيء شرعاً مطلقاً لا يوجب القطع بما أدى إليه من الحكم و لو ظاهراً كما مر تحقيقه «۱» و أنه ليس أثره إلا تنجز الواقع مع الإصابة و العذر مع عدمها فيكون رجوعه إليه مع انفتاح باب العلمی عليه أيضاً رجوعاً إلى الجاهل فضلاً عما إذا انسد عليه.

قلت نعم إلا أنه عالم بموارد قيام الحجة الشرعية على الأحكام فيكون من رجوع الجاهل إلى العالم.

إن قلت رجوعه إليه في موارد فقد الأمانة المعتبرة عنده التي يكون المرجع فيها الأصول العقلية ليس إلا الرجوع إلى الجاهل.

قلت رجوعه إليه فيها إنما هو لأجل اطلاعه على عدم الأمانة الشرعية فيها و هو عاجز عن الاطلاع على ذلك و أما تعيين ما هو حكم العقل و أنه مع عدمها هو البراءة أو الاحتياط فهو إنما يرجع إليه فالتبع ما استقل به عقله و لو على خلاف ما ذهب إليه مجتهد فافهم.

واجب نیست؛ زیرا عقل که نمی‌تواند بگوید احتیاط واجب نیست ولو اینکه لازمه‌اش عسر است، بلکه ما تنها از ادله شرعیه اطمینان پیدا می‌کنیم که احتیاط واجب نیست؛ یا به اجماع یا از مجموع اخبار در حد تواتر اجمالی یا اینکه به سیره قطعیه و امثال این‌ها، ولی مقلد که نمی‌تواند این مطلب را از این ادله اثبات کند. و لذا چون مقدمات انسداد برایش تمام نیست، لامحاله نمی‌تواند رجوع به مجتهد انسدادی کند.

آری، اگر اصلاً مجتهد انفتاحی موجود نبود و عامی توانست احتیاط را ولو فی‌الجمله ابطال کند و یقین پیدا کرد ولو به تلقین دیگران، که احتیاط هم لازم نیست، آنگاه می‌تواند به مجتهد انسدادی رجوع کند، ولی مرحوم آخوند در ادامه می‌گوید دون اثباته خرط القتاد؛ آسان‌تر از اثبات این مسائل برای عامی، خرط القتاد است.

مرحوم آخوند حتی بنا بر کشف نیز همین را می‌گوید. بنا بر حکومت که واضح است؛ چون عقل حکم می‌کند که به ظن عمل کن. اما بنا بر کشف:

مقصود از کشف این است که با تمامیت مقدمات انسداد، کشف می‌کنیم که شارع مطلق ظن را مثل ظنون خاصه که انفتاحی‌ها قائل به حجیت آنها هستند، حجت کرده است؛ یعنی مطلق ظن را حجت کرده است، برخلاف انفتاحی‌ها که می‌گویند ظنون خاصه را بالخصوص حجت کرده است. وقتی که مطلق ظن حجت بود، ممکن است کسی توهم کند که بنابراین چنین شخصی عالم است؛ چون اماره دارد و در قوه عالم است - ولو عالم تبعدی - و جایز تقلید است، اما مرحوم آخوند می‌فرماید خیر؛ زیرا بنا بر کشف هم این مقدار کشف می‌شود که ظن مطلق، برای من تمت له مقدمات الانسداد حجت است نه برای دیگران.

کسی که مقدمات انسداد برای او تمام است، ظن مطلق فقط برای او حجت است و مثل حجیت ظنون خاصه نیست که برای همگان حجت باشد. وقتی چنین شد باز عامی نمی‌تواند به مجتهد انسدادی رجوع کند؛ زیرا مستند او چیزی است که ربطی به عامی ندارد. و لامحاله تقلید از او نمی‌شود کرد، لذا یا باید رجوع به انفتاحی کند و یا احتیاط کند.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی